بسم الله الرحمن الرحیم

توحید باری تعالی

نام حق بر زبان همی رانیم — که جهان و دلش همی خوانیم

ملک و صانع و قدیم و حکیم — خالق و رازق و رؤف و رحیم

هرچه هست از بلندی و پستی — همه زو یافت صورت هستی

طاعت اوست فرض عین شده — بر همه خلق همچو دین شده

داد ما را کتاب تا خوانیم — کرد ما را خطاب تا دانیم

هرچه او گفت آن کنیم همه — طاعت او بجان کنیم همه

آنچه او گفت غیر آن کردن — نیست سودی بجز زیان کردن

روز و شب طالب قبول ویم — پیرو امت رسول ویم

نعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

شکر حق را که پیشوا داریم / پیشوائی چو مصطفی داریم

مهتر و بهتر و گزین همه / سرور و خاتم نگین همه

او شریعت بیان کند ما را / او طریقت عیان کند ما را

صلوات خدای بر وی باد / تا بروز جزا بپائی باد

آلش و دوستدار و هم / دوستدار چهار یار وی هم

چون ابوبکر و هم عمر عثمان / مرتضی وان علیهم الرضوان

رحمت حق نثار یارانش / با دو سه جمله دوستدارانش

آغاز کتاب مستطاب و اعتذار از جانب مصنف کتاب

ای مصلی بیا طهارت کن / خانهٔ دین خود عمارت کن

چون بیاری طهارت ظاهر / باطنت نیز حق کند طاهر

آن طهارت که قسم آمد / طهارت را به سه قسم آمد

تن بغسل و وضو چو پاک کنی / آب گر نیست قصد خاک کنی

شرح این هر سه نوع را گویم / زانکه چوگان شرع را گویم

در طهارت فریضه و سنت / بر تو خوانم روان و بی منت

پس بیان نماز و روزه کنم / توشهٔ عمر پنج روزه کنم

آبدست و نماز باید کرد / دل مقام نیاز باید کرد

روز محشر که جا نگداز بود / اولین پرسش آن نماز بود

پس بکن در نمازها تقصیر ... تا دران روزها شود توفیر

خود دمسازی چو بس نکو گفته است ... در معنی نگر که چون سفته است

غم دین خور که غم غم دین است ... همه غمها فروتر از این است

غم دنیا مخور که بیهوده است ... هیچ کس در جهان نیاسوده است

من بعجز و قصور معترفم ... نی چو نادان احمق و خرفم

پیش ازین گفته اند اهل سلف ... عذر زین صنف قد استهدف

لیک بر قدر خویش کوشیدن ... به ز بیکاری و خموشیدن

من بقدر مجال کوشیدم ... قصه را در نظم پوشیدم

نکنی عیب گر تو هم دانی ... که درو حلیه پوشانی

اسپ تازی اگرچه باز دود ... لاشه خر خویشتن بیندازد

صد و هفتاد بیت و ده باب است ... لایق روزگار اصحاب است

هر جزو ولید افتاده است ... لاجرم بی نظیر افتاده است

این ترا یادگار اشرف است ... نام او در جهان بهر طرف است

اندیجانست مولد و نسبش ... وز خراسان علوم مکتسبش

یا الهی بده تو توفیقم ... راه بنما بسوی تحقیقم

باب اول در بیان وضو و این مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در فرائض وضو

چونکه وضو شرط نماز است و شرط مقدم باشد بر مشروط لهذا بیان وضو مقدم کرد بر نماز ۱۲

در صباح و در رواح و لیل و نهار	در وضو شست خر وافضحا
شستن رو و دست و مسح سر است	شستن پای نیز
ربع سر مسح فرض باید دید	لازمش همچو فرض باید دید

فصل دوم در سنتهای وضو

سنت آمد بیست و ده باشد	هر که دانست مرو زده باشد
شستن دست ملش مسواک است	نام حق گفتن اندل پاک است
مضمضه مسح گوش و استنشا	سه کرات شستن اعضا
نیز انگشت پای را تخلیل	سنت آمد ز مصطفی ای قبیل
باز تخلیل لحیه استنشاق	گفتم این جمله را علی الاطلاق
عضو گر بشکنی روا نبود	راندن آب جز دوا نبود

فصل سیوم در مستحبات وضو

در وضو شش مستحبات است	نیت و زان سپس موالا
مسح و آنگهی ترتیب	تیامن بدایت از تادیب
گر تو مسح از سر عمل گیری	مسح گردن ازین قبل گیری

فصل چهارم در مکروهات وضو

آب اندر دهان و در بینی	بکف چپ کراهیت بینی
آب بر روی سخت تر کردن	عورت خویش را نظر کردن

ای عورت غلیظه ۱۲

شوی در آب بشستن از عمداً	سخن اندر مقام استنجا
ور تو بینی براست عشاقی	در میان کراهیت مانی
هر که این شش کراهیت داند	دائم اندر رفاهیت ماند

باب دوم در بیان شکننده های وضو

آنچه از پیش و پس عیان گردد	آبدست ترا زیان گردد
مگر آن باد کان ز پیش بود	که وضو هم بجای خویش بود
ریم و خون گر روان همی باشد	قی کنی پر دهان همی باشد
خواب تکیه زده وضو شکند	تکیه بر خواب هیچکس نکند
قهقهه در نماز و بیهوشی	باز دیوانگی و مدهوشی
هر کرا شد مباشرت فاحش	فرج بر فرج و آلت در باش

باب سوم در غسل و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان فرائض غسل

هر که با دانش و تمیز بود	فرض در غسل او سه چیز بود
آب در بینی و دهان کردن	بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیان سنتهای غسل

سنت غسل جملگی پنج است	یاد گیرش که بهتر از گنج است
شستن دست و فرج بایدش	دور کردن نجاست از تن خویش

میل در شرع ثلث فرسنگ است	گر ترا دانش است و فرهنگ است
ثلث فرسنگ هست چار هزار	از قدمهای اشتر رهوار

باب ششم در بیان نماز مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در بیان فریضه های نماز

هر که او طالب لطیفه بود	مقتدا ایش ابو حنیفه بود
او در اسلام صوفی و صافی	در شریعت وفی و هم وافی
بشنو از من بیان مذهب او	زانکه صافی ترست مشرب او
ضبط کن این دو شش فریضه کنون	شش درون نماز و شش بیرون
تا نماز تو با نوا گردد	فرض و نفلت همه روا گردد
آنچه بیرون کنون ترا فرض است	عرض دارم که موضع عرض است
نیت است و طهارت و تکبیر	پوشش عورت و مکان طهیر
غم اسلام بایدت خوردن	روی هم سوی قبله آوردن
شش دیگر در اندرون نماز	فرض گیر و نماز کن چو نیاز
آن قیام و قرائت است و رکوع	قعده آخرین و سجده خضوع
پس برون آمدن فریضه شناس	از نماز ای مدار عقل و قیاس

فصل دوم در واجبات نماز

[illegible] نماز با هفت است	زانکه از مصطفی چنین رفت است

فاتحه ضم سوره قرآن / در دو رکعت اول از فریضه بخوان

لیک اندر تطوع و سنت / سوره با فاتحه مکن ضنّت

کآخرینش چو اولین باشد / سوره با فاتحه قرین باشد

در ثلثی ثلث باید خواند / وانچه سنت است سنت باز خواند

قعدهٔ اول از وجوبات است / باز در آخرین تحیات است

نیز در وتر شد قنوت عیان / باز تعدیل جملهٔ ارکان

لیک در عید واجب افزاید / زانکه تکبیر عید می باید

فصل سوم در بیان سجدهٔ سهو

سجدهٔ سهو با تلاوت هم / واجب آید باتفاق امم

داند آنکس که حسّتی دارد / واندرین راه نسبتی دارد

ق

سجدهٔ سهو را بیان کردن / وانچه مشکل بود عیان کردن

گر کسی فرض را کند تاخیر / یا کند ترک واجب از تقصیر

سجدهٔ سهو را چو ساز کند / جبر نقصان آن نماز کند

ای مصلّی بهر دو دست سلام / گوی و آنگه بیار سجده تمام

اینچنین است مذهب نعمان / او بتقوی چو بوذر و سلمان

از پی سهو ده دو سجده بس است / شرع آموز گر ترا هوس است

هر امامی که مقتدی باشد / سهو او سهو مقتدی باشد

مقتدی را که سهو افتاده است … سجدهٔ سهو او نه معتاد است
سهو او را امام برگیرد … طاعت او خدای بپذیرد

فصل چهارم در بیان سنتهای نماز

سنت اندر نماز آمد بیست … ده ازان قولی است و ده فعلی
آنچه قولی است هست استفتاح … بعد ازان در اعوذ گشت فلاح
زان پس تسمیه است و آمین است … تسمیع الله گفتن از دین است
سمع الله امام پردازد … مقتدی ربنا لک آغازد
تا بتسبیح در رکوع و سجود … نیز تکبیر در هبوط و صعود
فاتحه در دو اخیر از فرض … گیر سنت ولی بگیر از فرض
پس برون آمدن بلفظ سلام … نزد ما سنت است در اسلام

سنتهای فعلی نماز

سنت فعل در نماز ده است … یاد گیرش اگر ترا سره است
هست رفع الیدین تا اذنین … وانگه بر جای سجده وا دین
بعد ازان دست راست را بر چپ … بنهی زیر ناف بهر ادب
مر زنان را بجمله اقوال … دست بر سینه بود همه حال
دست بر رکبه در رکوع بنه … پشت هموار دار و کوز منه
[illegible] در میان دو کف … شکم از ران دور و دست از دف

و زنان شکم را بر ران دارند و دستها به پهلو متصل دارند ۱۲

سر برپای چپ نشست کنی ‌‌ ‌ سر انگشت سوی قبله کنی

بازگردان تو روی وقت سلام ‌ ‌ بیمین و یسار خویش تمام

گر کنی بر تو شبهت اندازد ‌ ‌ مستحب یا زسنت انگارد

ای ولد پر زنور روز حکمت ‌ ‌ مستحب و عزیمت از سنت

بعد ازان هرچه هست آدابست ‌ ‌ یا دگیرش که نسخه کتابست

باب هفتم در نمازهای فرائض شبانروزی

آنچه فرض است در شبانروزی ‌ ‌ هفده رکعت بود دگر آموزی

دو بصبح و چهار پیشین است ‌ ‌ چهار در وقت عصر تعیین است

سه بشام و چهار در خفتن ‌ ‌ زین نکوتر نمی توان گفتن

وتر از واجبات میدانند ‌ ‌ بر همه واجب است گر دانند

باب هشتم در بیان سنتهای موکد شبانروزی

علما گفته اند سنت هست ‌ ‌ هست سنت دوازده رکعت

شش به پیشین گزار و دو بسحر ‌ ‌ دو پس از شام و دو بخفتن در

سنت خالص صلوة این است ‌ ‌ آنچه هست از موکدات این است

غیر ازین هرچه هست نافله است ‌ ‌ خواجه ما امیر قافله است

باب نهم در بیان روزهٔ ماه رمضان

نیست در حکم شرع گردانی ‌ ‌ روزه جز بهر نفس [illegible]

از جماع و شراب دور شدن / وز همه خوردنی نفور شدن

فرض دان جمله روزه را نیت / تا بیابی ز روزه امنیت

نیت روزه گر ادا بود / در قضا جز بشب روا نبود

لیک مر وقتی و نوافل را / تا به پیش از زوال هست روا

همچنین گر خلل طلب نکنی / نیت روزه جز بشب نکنی

مگس و پشه در گلو چو پرید / نیست نقصان روزه تو پدید

گر کسی سگ گزد و حجامت کرد / می نشاید ورا ملامت کرد

نمک و سرکه گر زبان بچشید / روزه باقی است گر فرو نکشید

روزه باقی بود ولی مکروه / از کراهت مباش بی اندوه

ور کنی مسح روغن و سرمه / بر سر و چشم نیست جرم همه

نان که از بهر طفل بخایید / علما اندرین چه فرمایید

گر ضرورت بود روا باشد / بی ضرورت چنین خطا باشد

از فراموشی ار کنی و خوری / نیست بر تو ترا ابی و مری

روزه تست همچنان باقی / گر تو سیری و گر تو مشتاقی

ور بقصد است خوردن و گارت / لازم آید قضا و کفارت

گر خوری آنچه نز غذا نبود / بر تو لازم بجز قضا نبود

همچو سنگ و کلوخ و آهن و درد / نبود زین قبیل گر سر شوی